

بسم الله الرحمن الرحيم

سلسله دروس فقہ ادله اثبات دعوا

«دوره دکتری فقہ قضایی»

«بخش دوم»

استاد: آیت الله حبیبی تبار

تهیه و تنظیم: عبدالمزکی

پایگاه اطلاع رسانی گروه فقہ و حقوق قضایی

www.feqhvaqaza.com

جلسه سوم: ۹۵/۱۱/۹

شرایط طرح و استماع دعوا:

۱. بلوغ:

یکی از شرایط طرح دعوا، بلوغ بود که در جلسه قبل بیان گردید.

ادله عدم وجوب استماع دعوی طفل غیر ممیز:

نکته: ادله ای که در جلسه قبل ارائه شده ادله ی عدم وجوب استماع دعوی صغیر بود، اما ادله مطرح شده در این جلسه مربوط به طفل غیر ممیز است.

الف. مسلوب العبارة بودن طفل غیر ممیز: یعنی هیچ اثری بر سخن او مترتب نمی‌شود، نه اقرارش، نه شهادتش، نه ایقاع، نه عقد، نه عبادتش.

ب. اصل برائت: شک می‌کنیم که آیا ادله «وجوب استماع دعوا» شامل دعوی مطرح شده از سوی طفل غیر ممیز نیز می‌شود یا خیر؟ از آنجایی که این شبهه از نوع «شبهه وجوبیه» است اصل برائت جاری می‌شود یعنی استماع دعوی او، واجب نیست.

ج. روایات نهی صبی از امر به شراء: یک سلسله روایات داریم که از امر کردن صبی به شراء، نهی کرده است. وقتی مداخله صبی در امور معمولی مثل شراء جایز نباشد، به طریق اولی مداخله او در امور مهمی چون طرح دعوا، جایز نبوده و در نتیجه به طرح دعوی او ترتیب اثر داده نمی‌شود.

د. اجماع: عدم وجوب استماع دعوی طفل غیر ممیز از مسائل اجماعی و مورد اتفاق فقهاء است.

ادله عدم وجوب استماع دعوی مطرح شده از سوی طفل ممیز:

بعضی از فقهاء، ادعا کرده اند که دعوی «صبی ممیز» نیز مسموع نمی‌باشد. به همان دلایلی که در مورد طفل غیر ممیز اقامه شده است:

الف. لانه مسلوب العبارة: ظاهراً طفل ممیز از نظر مسلوب العبارة بودن با طفل غیر ممیز، یکسان نیست زیرا طفل غیر ممیز کلاً مسلوب العبارة است، هیچ چیزی از او نظیر، عقد، ایقاع، شهادت، اقرار و... واقع نمی‌شود. در حالی که طفل ممیز کلاً مسلوب العبارة نیست بلکه در بعضی موارد به سخنان او ترتیب اثر داده می‌شود مثل احرام، که از صبی ممیز واقع می‌شود. و حتی روایاتی داریم که بعضی از امور مثل طلاق و عتق نیز از صبی ممیز واقع می‌شود.

ب. روایات نهی از امر به شراء: روایاتی که از امر کردن صبی به شراء نهی کرده است.

دلیل نهی از امر به شراء آن است که صبی در امور مالی و اقتصادی، قدرت شناخت کافی ندارد، اما واقعه ای را که صبی با چشم مشاهده کرده، و وقایع را در ذهنش ثبت کرده، قدرت بیان این گونه وقایع را دارد و لذا می‌تواند شهادت را متحمل شود. بنابراین نمی‌توان روایات نهی از امر به شراء را در مورد طرح دعوی صبی ممیز نیز سرایت داد.

ج. اجماع: ادعای اجماع هم از نظر صغروی و هم از نظر کبروی قابل خدشه است. که در جلسه دوم بیان گردید.

د. اصل برائت: یک سلسله عموماتی داریم که بر وجوب سماع دعوا دلالت دارد. کسی که مظلوم واقع شده وقتی برای تظلم خواهی به حاکم مراجعه کرد، بر حاکم واجب است که دعوی او را بشنود و با قضاوت کردن، حق مظلوم را از ظالم

بستانند. منتها نسبت به طرح دعوی صبی ممیز شک داریم که آیا این عمومات شامل دعوی صبی نیز می‌شود تا استماع آن واجب باشد یا شامل نمی‌شود؟ از آنجایی که شبهه، شبهه وجوبیه حکمیه است، در شبهه وجوبیه، اصل برائت جاری می‌شود. در نتیجه استماع دعوی طفل ممیز واجب نخواهد بود. بر این اساس طرح دعوا از ناحیه طفل نیز مسموع نمی‌باشد. هرچند که صبی، ممیز و حتی مراهق (یعنی در شرف بلوغ) باشد.

نحوه رسیدگی به شکایات طفل ممیز:

هرچند دعوی مطرح شده از ناحیه خود طفل ممیز، مسموع نمی‌باشد، اما از آنجایی که وظیفه قاضی رسیدگی به تظلمات است لذا اگر صبی ممیز نزد قاضی طرح دعوا کرد، قاضی موظف است نسبت به ظلمی که به طفل ممیز وارد شده عکس العمل نشان دهد، منتها راه رسیدگی به تظلمات صبی ممیز از دو حال خارج نیست:

یک) قاضی باید ملاحظه کند که آیا صبی ممیز، ولی (اعم از ولی قهری «پدر و جد پدر» و ولی منصوب «قیم منصوب شده از سوی پدر یا جد پدری») دارد یا خیر؟ اگر ولی داشت، ولی او را احضار می‌کند تا از سوی طفل ممیز طرح دعوا کند.

دو) اگر ولی نداشت، و یا اگر ولی دارد اما در دسترس نیست، و یا در دسترس هست اما متهم به جنایت، علیه مولی علیه است و یا متهم به خیانت به مولی علیه باشد: در این صورت خود قاضی از باب ولایتی که دارد:

الف) یا خودش مباشرتا و مستقیما دعوی صبی ممیز را استماع می‌کند.

ب) هر چند قاضی ولایت دارد اما بر قاضی واجب نیست که مباشرتا اعمال ولایت کند، لذا می‌تواند برای صبی ممیز، قیم و یا امین نصب کند. که به اینگونه نصب امین و یا قیم، در اصطلاح حقوقی، (نصب قیم اتفاقی) می‌گویند.^۱ سپس ولی، یا قیم، یا امین، از سوی طفل ممیز، طرح شکایت می‌کند.

نظر حضرت امام(ره): به نظر حضرت امام(ره) طرح دعوا از هیچ یک از صبی غیر ممیز، صبی ممیز و حتی صبی مراهق، مسموع نمی‌باشد.

دومین شرط استماع دعوا: عقل:

کسی که طرح دعوا می‌کند باید عاقل باشد. بنابراین به شکایت مطرح شده از سوی خود مجنون، ترتیب اثر داده نمی‌شود. منظور از جنون، اختلال در قوه دماغی است که مانع تشخیص خوب از بد و یا نفع از ضرر می‌شود. از منظر دانش حقوقی شاکی یا خواهان باید عاقل باشد و چنانچه جنون ارائه کننده ی دادخواست، ثابت شود، دادگاه نمی‌تواند رسیدگی به دعوا را ادامه دهد؛ بلکه موظف است با صدور قرار، پرونده را مختومه اعلام نماید.

نکات:

^۱. به این معنی که باز پرس یا دادیار رسیدگی کننده به پرونده، به دادستان اطلاع می‌دهد که در این دادخواست، طفل ممیز، یا ولی ندارد، یا ولی دارد اما در دسترس نیست و یا اینکه خود ولی قهری او، متهم به جنایت یا خیانت علیه مولی علیه است. در این صور، دادستان شخصی را به عنوان قیم اتفاقی تعیین می‌کند. اتفاقی یعنی اینکه سمت قیمومت برای این قیم، از باب «قضیه فی واقعه» است یعنی این شخص فقط در خصوص همین پرونده قیم است نه در جاهای دیگر.

نکته اول: اینکه گفته می‌شود صغیر و مجنون، مسلوب العبارة است یعنی به سخنان او و از جمله به طرح دعوای که خود آنها ارائه کرده ترتیب اثر داده نمی‌شود.

نکته دوم: جنون یا آنی است، یا مستقر؛

جنون مستقر نیز یا جنون مستقر اطلاق است یا جنون مستقر ادواری.

نه در قانون و نه در شهرت فتواییه، چیزی به نام «جنون نسبی» پذیرفته نشده است.

نکته سوم: شرط برخوردای مدعی از عقل، فقط مختص زمان ارائه دادخواست نیست؛ که اگر در لحظه ارائه دادخواست عاقل بود دعوایش مسموع باشد هر چند در مراحل بعدی که حضور او در دادگاه لازم است، دارای وصف عقل نباشد؛ بلکه خواهان نه تنها در حال ارائه دادخواست، بلکه در کلیه مراحل که حضور او در دادگاه، جهت توضیحات، مستندات، معرفی شهود، لازم و ضروری است، باید واجد صفت عقل باشد.

نکته چهارم: هرگاه راجع به مجنون ادواری، حکم حَجَر، صادر شود، نسبت به زمان‌های پس از صدور حکم حَجَر، اصل، «بقاء جنون ادواری» جاری می‌شود؛ الا ما خرج بالدلیل. پس اگر در باره شخصی، حکم جنون ادواری صادر شده باشد، او نمی‌تواند دادخواست ارائه نماید، به دلیل اینکه اصل استصحاب، بقاء جنون او را اقتضا دارد.

نکته پنجم: مسموع نبودن شکایت مجنون بدان معنا نیست که هیچ راهی برای دادخواهی او وجود نداشته باشد. بلکه باید ملاحظه شود که آیا جنون او متصل به زمان صغیر بوده یا نه؟

اگر متصل به صغیر باشد: تحت ولایت قهری پدر و جد پدری‌اش قرار دارد در نتیجه ولی قهری باید از ناحیه او شکایت نماید.

اما اگر بعد از آنکه عاقل شد، مبتلا به جنون شده باشد، از تحت ولایت قهری خارج شده و بر اساس عمومات ولایت حاکم، حاکم شرع، ولی او می‌باشد لذا حاکم، یا مباشرتا و یا از طریق نصب قیم اعمال ولایت می‌کند.

سومین شرط استماع دعوا: عدم الحَجَر بِسَفَه:

اگر دعوای مطرح شده مالی باشد، مدعی باید محجور نباشد. آن هم حَجَر ناشی از سفاهت، نه ناشی از عوامل دیگر. بنابراین دعوای محجور ناشی از سفاهت در خصوص مداخله در اموال مسموع نیست اما در دعوای غیر مالی مسموع می‌باشد.

چند نکته:

نکته اول: حَجَر به جهت سفاهت، حَجَر مطلق نیست بلکه نسبی است. یعنی شخص سفیه فقط در حوزه تصرفات مالی، آن هم دخالت مالی که منجر به زیان دُیَان شود محجور است. اما نسبت به نکاحش، طلاقش، اقرار به نسب، و... محجور نمی‌باشد.

نکته دوم: اگر شخصی سفیه، اقرار کند که فرشی به ارزش ده میلیون تومان را سرقت کرده و عین آن فرش نیز از ید او خارج شده است و نمی‌تواند عین آن را به مالباخته رد نماید، این اقرار چه اثری دارد؟

ج: قطعا قاضی نسبت به اعمال مجازات، می‌تواند به استناد اقرار، او را به مجازات کیفری مقرر در قانون محکوم نماید. اما نسبت به اینکه عین مال از دستش خارج شده، آیا اقرار او به اینکه ارزش مال مسروقه ده میلیون بوده، آیا قاضی می‌تواند او را به رد ده میلیون تومان محکوم نماید؟ اقرار او هرچند نسبت به مجازات سرقت مسموع است اما نسبت به ارزش مال مسروقه، چون مداخله در امور مالی محسوب می‌شود، مسموع نیست.

نکته سوم: حَجَر در فقه شیعه به دو گونه استعمال شده است:

۱. استعمال بالمعنی الاعم؛

۲. استعمال بالمعنی الاخص؛

در استعمال بالمعنی الاعم، الحجر هو المنع، و المراد به المنع من العقد و الايقاع و التصرفات، یا در خصوص امور مالی یا علی الاطلاق.

حجر بالمعنی الاعم مصادیق مختلفی دارد:

گاهی شخص به جهت صِغَر، محجور است؛

گاهی به جهت جنون، محجور است؛

گاهی به جهت افلاس، محجور است.

در مصطلحات حقوقی حَجَر یک تقسیم ثنائی دارد:

۱. حجر یا قانونی است یا قضایی؛

۲. یا عام است یا خاص؛

۳. یا مَغْيَاً است یا غیر مَغْيَاً

۴. یا حمایتی است یا سوء ظنی (مثلاً حَجَر صغیر از نوع حمایتی است، اما حجر ناشی از افلاس از نوع سوء ظنی است لذا محجور می‌شود تا به حقوق دیگران تعرض نکند)

۵. یا مطلق است یا نسبی (حجر مجنون مطلق است، اما حجر سفیه نسبی است یعنی در خصوص معاملات مالی محجور است. او می‌تواند تمام مداخلات غیر مالی را انجام دهد فقط در خصوص مداخلات مالی آن هم مداخلات مالی در مال خودش که به ضرر دُیَّان باشد محجور است نه در همه مداخلات مالی).

به عنوان نمونه مداخلات مالی او که به نفع دیان باشد اشکالی ندارد. لذا شخص مفلس می‌تواند تملیک مجانی را قبول کند، صلح مجانی را قبول کند، هبه را قبول کند).

۶ حجر یا ناشی از فقدان اراده است و یا ناشی از نقصان اراده؛

هر جبری باید متصف به ۶ مورد از این ۱۲ مورد باشد.

به عنوان مثال: حجر صغیر غیر ممیز از نوع: حجر قانونی، عام، مَغْيَاً، حمایتی، مطلق، و ناشی از فقدان اراده است.

حجر مجنون ادواری از نوع: حجر قضایی، عام، غیر مَغْيَاً، حمایتی، مطلق، ناشی از فقدان اراده است.

حجر سفیه از نوع: حجر قضایی، عام، غیر مَغْيَاً، حمایتی، نسبی، و ناشی از نقصان اراده است نه ناشی از فقدان اراده.

نکته چهارم: نسبت موجب حَجَر، در فقه با موجب حجر در حقوق، عموم و خصوص مطلق است. زیرا در فقه وقتی حرف

از عوامل حجر به میان می‌آید نوعاً مراد اعم از حجر مطلق و حجر نسبی و حجر قانونی، و قضایی و عام و خاص است.

همه را باهم شامل است. به این معنی که در فقه هم صِغَر و هم جنون و هم سفه و هم چیزی مثل رقیق و افلاس، و هم

مرض الموت از عوامل حجر هستند در حالی که در دانش حقوق مدنی سه چیز بیشتر عامل حجر نیست که عبارتند از: صغر

و جنون و سفه.

نکته پنجم: سفیه یا قانونی است یا قضایی

حجر قانونی آن است که بدون حکم قاضی نیز می توان اصل را بر محجوریت شخص بگذاریم، مثل اطفال، که به حکم قانون محجور هستند.

اما اگر یک شخص بالغ را بخواهند محکوم به حجر کنند، باید قاضی به محجوریت او حکم کرده باشد.

نکته ششم:

حجر مجنون، هم آغازش و هم پایش قضایی است یعنی منوط به حکم قاضی است.

حجر طفل هم آغازش و هم پایش قانونی است، یعنی طفل با متولد شدن، محجور به دنیا می آید خروجش از حجر هم قانونی است، یعنی همین که بالغ شد اصل بر رشدش است.

اما نسبت به سفیه اختلاف نظر است که آیا هم شروعش قضایی و هم پایش قضایی است یا نه شروعش قانونی و پایش قضایی است؟

شهید(ره) می فرماید: شروعش قانونی است اما پایش قضایی است. یعنی همین که سفاهت شخصی محرز شد، آثار سفاهت بر او بار می شود و حکم به حجرش نیازمند صدور حکم حجر از سوی قاضی نیست. اما اگر کسی بخواهد اثر سفاهت را از او بردارد، حکم قاضی را نیاز دارد.

اما از عبارت حضرت امام(ره) که فرمود: «اما السفیه قبل الحجر فتسمع دعواه مطلقا» فهمیده می شود که: که شروع حجر سفیه نیز قضایی است؛ چون می فرماید: سفیه قبل از آنکه حکم حجر در مورد او صادر شود، دعایش مطلقا مسموع است یعنی حجر سفیه قضایی بوده و بعد از صدور حکم حجر، آثار حجر بر او بار می شود. اما اگر قاضی حکم حجر را صادر نکرده باشد اثر حجر بر او بار نمی شود.

چهارمین شرط استماع دعوا: ان لا یكون اجنبیا عن الدعوی:

مدعی نباید از دعوا اجنبی باشد، به تعبیر حقوقی، مدعی باید سِمَت داشته باشد. به این معنی که یا خودش ذی نفع باشد، که به آن (اصیل) می‌گویند و یا اینکه سِمَت داشته باشد، مثلاً وکیل ذوالحق باشد. بنابراین طرح دعوا از سوی کسی که نه اصیل است و نه وکیل، مسموع نمی‌باشد.

در دانش حقوقی سمت یا مربوط به شخص حقیقی است و یا مربوط به شخص حقوقی است.

اگر شخص حقیقی باشد، هم (اصیل) می‌تواند طرح دعوا کند، و هم (وکیل).

اگر شخص حقوقی باشد، (اصیل) وجود ندارد؛ اما بعضی اشخاص می‌تواند از طرف شخص حقوقی، طرح دعوا کند مثل مدیر عامل، یا هیئت مدیره.

در شخص حقوقی حقوق عمومی، رئیس اداره متبوع، می‌تواند طرح دعوا کند.

در شخص حقوقی حقوق خصوصی، مدیر عامل، رئیس هیئت مدیره می‌توانند طرح دعوا کند.

شخص حقوقی حقوق عمومی، می‌تواند نماینده حقوقی داشته باشد.

اما در شخص حقوقی حقوق خصوصی، نماینده پذیرفته نیست.

هر یکی از شخص حقوقی حقوق عمومی و شخص حقوقی حقوق خصوصی می‌توانند وکیل بگیرند.

احراز سمت:

چرا باید مدعی اجنبی از دعوا نباشد؟

به دلیل اینکه ادله وجوب سماع دعوا، انصراف دارد به جایی که خود ذوالحق یا وکیل او طرح دعوا کرده باشد.

طراحی و تنظیم:

مدیریت سایت پایگاه اطلاع رسانی گروه فقه و حقوق قضایی